گفت‌وگوی «جوان» با همسر و فرزند شهید مجید یوسفی از شهدای مدافع امنیت سال گذشته

مدافع حرم بود و شهید امنیت شد

همسرم ۳ بار مدافع حرم شد و هربار فکر می‌کردم شاید شهید شود، اما قسمتش شهادت در وطن بود

■ علیرضا محمدی

شهید مجید یوسفی از بسیجی‌های گیلانی (آستانه‌اشرفیه) بود کـه شـامگاه ۱۷ آبـان ۱۴۰۱ از سـوی خـودروی یکی از آشوبگران در بندرکیاشهر به شدت مجروح شد و چند ساعت بعد در بیمارستان به شهادت رسید. فردای همان روز، سالروز تولد فرزند بزرگش محمدصالح بود. در واقع پدر، در شب تولد فرزندش آسمانی شد. پدری که با خصوصیات اخلاقی باارزش، میراثی گرانقدر برای دو فرزندش محمدصالح و احمدرضا به یادگار گذاشت، در حالی که اولین سالگرد این شهید مدافع امنیت را به تازگی پشت‌سر گذاشـته‌ایم به گفت‌وگو با رقیه خادمی همسر و محمدصالح یوسفی فرزند شهید پرداختیم. همسر شهید گفت: «آقا مجید سـه بار به جبهه دفاع از حرم اعزام شـدند. ما حدس می‌زدیم که شـاید آنجا به شـهادت برسند، اما هیچ وقت انتظار نداشتیم ایشان در کشور خودمان ایران و از سوی یک هموطن به شهادت برسند.»

■■■

همسر شهید

چه زمانی همسفر زندگی یک شهید شدید؟

برادرم و آقا مجید با هم دوست بودند. به واسطه آشنایی آنها و شناختی که خواهر شهید از من و خانواده‌ام داشت، معرف دو خانواده به یکدیگر شدند و سال ۸۱ به خواستگاری‌ام آمدند. همان سال ازدواج کردیم. آقا مجید متولد سال ۱۳۵۷ بودند، زمانی که به خواستگاری‌ام آمدند، یک پاسدار ۲۴ ساله بودند.

اینطور که در اخبار آمده بود از شهید یوسفی به عنوان یک بسیجی یاد می‌شود؟

ایشان ۱۲ سال پاسدار بودند و بعد از سپاه خارج شدند، اما هیچ‌وقت ارتباط‌شان را با این نهاد و خصوصاً بسیج قطع نکردند. بعد از سپاه، پیش پدرشـان کار کردند و همچنین مربی پینت‌بـال بودند، ولی همان طور که عرض کردم همیشـه با سـپاه و دوستان همرزم‌شان ارتباط تنگاتنگ داشـتند. در بسیج هم که بسـیار فعال بودند و هر زمان که فرصتی به دست می‌آمد، سریع می‌رفتند و در پایگاه فعالیت می‌کردند. یکی از دلایلی که همسـرم توانست سال ۹۴ برای اولین بار به جبهه دفاع از حرم برود، همین ارتباط مسـتمرش با سـپاه و بسیج بود.

پس آقـا مجید مدافع حرم هم شـده بود، چنـد بار اعزام شدند؟

سه بار برای دفاع از حرم اهل‌بیت(ع) اعزام شده بودند. سال ۹۴ و ۹۵ و ۹۶. آن موقع پسر کوچکم احمدرضا خیلی بچه بود و حدود سه سال داشت. الان ۱۱ سال دارد و کلاس پنجم درس می‌خواند.

با وجود حضورشـان در دفاع از حرم و نهایتاً شهادت‌شان در دفاع از امنیت، ایشان روحیه جهادی و عملیاتی داشتند؟

بله همین‌طور است. آقا مجید ورزشکار بودند و به کارهای عملیاتی علاقه داشـتند. غیر از اینکه مربـی پینت‌بال بـود، رئیس کمیته موتورسواران گیلان هم بودند و تن و جسم ورزیده‌ای داشت. زمانی که به سوریه رفت آمادگی جسمانی‌اش مزید بر علت شد تا توانست اعزام بگیرد. در ایران هم که در بسیج بسیار فعال بود و اگر مأموریتی پیش می‌آمد، اعلام آمادگی می‌کرد و به دل حوادث می‌رفت.

در حوادث سال گذشته و مقابله با اغتشاشگران هم فعال بودند؟

می‌توانم بگویم از همان روزهای اول که این اغتشاشات و مسائل در کشور شـکل گرفت، آقا مجید شب و روز نداشـتند و حدود ۴۰ الی ۴۵ روز برای تأمیـن امنیت مردم به خیابان‌هـا رفتند. یک‌بار صبح زود می‌رفت و آخر شب برمی‌گشـت یا روز دیگر آخر شب می‌رفت و صبح به خانه می‌آمد. بعضی از روزها هفت صبح خودشان را به خانه می‌رساند تا بچه‌ها را به مدرسـه ببرد. بعد می‌آمد و کمی استراحت می‌کرد. کلاً شـب و روزش را وقـف تأمین امنیت مـردم و مقابله با اغتشاشگرها کرده بود.

چند فرزند دارید؟

دو فرزند دارم. محمدصالح فرزند بزرگم متولد ۱۸ آبان ۱۳۸۳ است و پسـر کوچکم احمدرضا که عرض کردم الان کلاس پنجم ابتدایی تحصیل می‌کند و ۱۱ سال دارد.

سالروز شهادت همسرتان ۱۷ آبان ۱۴۰۱ است، یعنی ایشان شب سالروز تولد پسرش به شهادت رسیدند؟

بله. روز بعدش تولد پسـرم محمدصالح بود. ۱۷ آبان سـال گذشته که این اتفاق افتاد، ما اصلاً انتظار شـهادت آقا مجید را آن هم در دل وطن نداشـتیم. زمانی که شهید به سـوریه می‌رفت، هر وقت زنگ می‌زد، دلشوره می‌گرفتم. چون آن موقع انتظار شهادتش را داشتیم، اما اینکه در ایران از سوی یک هموطن شـهید شود، اصلاً فکرش را نمی‌کردیم.

روز شهادت همسرتان چه اتفاقی افتاد، دوستان شهید چه روایتی از شهادت‌شان تعریف کردند؟

۱۷ آبان ۱۴۰۱ حوالی سـاعت ۱۷ عصر همسـرم و دیگر بسیجی‌ها ایسـت و بازرسـی برپا کرده بودنـد. در این حین به یـک اتومبیل مشکوک و دستور توقف می‌دهند. گویا همسـرم کمی جلوتر از آن اتومبیل در حال پیاده شـدن از ماشـین پایگاه بود که راننده همان اتومبیل با سرعت می‌آید و از پشت‌سـر به همسرم می‌کوبد، طوری که ایشان پرت می‌شـود و بعد همانطور به مسیرش ادامه می‌دهد و فرار می‌کند. همرزمان آقا مجید حتی به سـمت اتومبیل شلیک هم می‌کنند، اما راننده سریع از محل متواری می‌شود. دوستان آقا مجید می‌گفتند ایشان خیلی آدم ورزیده‌ای بود. در آن لحظه اگر پشتش به ماشین قاتل نبود، می‌توانست واکنش سریعی نشان بدهد و خودش را از اتومبیل دور کند، اما چون پشـتش به ضارب بود، غافلگیر شد. خلاصه بعد از اینکه همسرم روی زمین می‌افتد، دوستانش سریع او را به بیمارستان می‌رسانند و تا لحظه رسیدن به بیمارستان به هوش بود و حتی در بیمارسـتان خودش کد ملی‌اش را برای پذیرش اعلام می‌کند، اما هم سرش شکسته بود و هم از ناحیه دنده و ریه‌هایش به شدت آسیب دیده بود. ظاهر شکستگی سر موضوع خیلی جدی نبود، اما آنطور که پزشکان می‌گفتند، خونریزی داخلی داشت و کمی بعد بر اثر خونریزی و شدت جراحات وارده از هوش می‌رود و به شهادت می‌رسد. دوسـتانش می‌گفتند آقا مجید تا لحظات آخر که به هوش بود، نام شهیدان رضی و مسافر که از همرزمان مدافع حرمش بودند را صدا می‌زد.

> همه مـا می‌دانیم که در کشـور مشـکلاتی وجـود دارد و کسـی هـم منکر وجود مشـکلات نیسـت. سـختی هسـت، مشـکلات اقتصادی و... اما این دلیل نمی‌شود که عـده‌ای سـنگ بردارنـد و آرامـش مردم را سـلب کنند یا افـرادی مثل پدرم را به شـهادت برسـانند. بابا بـرای تأمیـن امنیت مـردم بـه خیابان‌هـا رفتـه بود و جانـش را بـر سـر تأمیـن امنیـت مـردم گذاشـت

چه کسی خبر شهادتش را به شما داد؟

وقتی خبر شهادت آقا مجید آمد، برخی از نزدیکان ما اطلاع داشتند، اما ما بی‌خبر بودیم. حتی وقتی به پسرم محمدصالح زنگ می‌زنند در هیئت و اول فکر می‌کند برای مادربزرگش اتفاقی افتاده است. به خانه می‌آید و تازه اینجا متوجه می‌شود پدرش به شهادت رسیده است. من را هم خواهرم باخبر کرد. به خانه‌مان آمد و گفت مادرمان حالش بد است، باید به بیمارستان برویم. داشتم آماده می‌شدم که همراه آنها بروم، دیدم خواهرم گریه می‌کند. شک کردم، گفتم نکند مادر فوت کرده است؟ از خواهرم پرسیدم راستش را بگو چه شده؟ ایشان با یک حالت خاصی گفت: «نمی‌توانم به چشم هایت نگاه کنم.» این جمله را که گفت، فهمیدم برای آقا مجید اتفاقی افتاده است. کم کم موضوع را به من گفتند. آنها می‌گفتند در ایست و بازرسی اتومبیلی به آقا مجید زده است، ولی من در حال و هوای خودم فکر می‌کردم ،چاقو خورده و الان هم مجروح در بیمارسـتان بستری اسـت. به بیمارستان که رسیدیم فهمیدم همسرم به شهادت رسیده و پیکرش را به سردخانه انتقال داده‌اند.

ضارب‌شان دستگیر شد؟

بله دستگیر شد، ولی بعد از سـه ماه با قرار وثیقه آزاد شد. ما پیگیر هستیم، منتها می‌گویند باید مراحل قانونی‌اش را طی کند. نمی‌دانم واقعاً چه اتفاقی افتاده که قاتل را آزاد کرده‌اند.

واکنش پسران‌تان به شهادت پدرشان چه بود؟

اولین روزهای شهادت همسرم که بسیار سخت گذشت. ما هیچ کدام آمادگی شنیدن چنین خبری را نداشتیم. قبلاً عرض کردم وقتی آقا مجید به سوریه می‌رفت، احتمال شهادتش را می‌دادیم، ولی شهادت ایشـان در دل وطن و در خیابان‌های خودمان چیـزی بود که اصلاً فکرش را نمی‌کردیم. پسر کوچکم احمدرضا غصه‌اش را توی خودش می‌ریزد و بیشـتر هوای مـن را دارد که دلتنگی نکنم. پسـر بزرگم محمدصالح بسیجی است و درک بهتری از شرایط دارد. هر چند که از دست دادن بابا برای دو فرزندم و خصوصاً برای خودم بسیار سخت است. همسرم خواب شـهادتش را دیده بود، اما چون می‌دانست من حساس هستم، این خواب را برای من تعریف نکرده بود. به دوستان بسیجی‌اش گفته بود، آنها هم بعد از شهادت آقا مجید، ماجرای خواب را برای ما تعریف کردند. آقـا مجید حتی جای مزارش را هم خودش مشخص کرده و گفته بود اگر شهید شدم، من را اینجا دفن کنید.

گفتید پسر بزرگ‌تان محمدصالح بسیجی است؟

بله، خیلی هم فعال اسـت و کلاً از حیث فعالیت در بسیج روحیاتش بسیار شبیه پدرش است. دوست دارد راه پدرش را ادامه بدهد.

■■■

فرزند شهید

چند سـال دارید و چند سال است که در بسـیج فعالیت می‌کنید؟

من متولد سال ۸۳ و ۱۹ سال دارم. از سـال ۹۶ وارد بسیج شدم و تا الان در بسیج خدمت و فعالیت می‌کنم. در واقع حضور در بسیج را از فعالیت‌های پدرم به ارث برده‌ام. ایشان یک بسیجی به تمام معنا بود و من هم از کودکی با دیدن رفتارهای بابا تشـویق شدم که بسیجی شوم.

گویا پدرتان سـه بار هم به دفاع از حرم اعزام شده بودند، نگاه شما به فعالیت‌های جهادی بابا چه بود؟

بابا سنش به دوران دفاع‌مقدس نمی‌رسید، اما روحیات رزمنده‌های زمان جنگ را داشت. از زمانی که یادم است، ایشان در بسیج و سپاه فعالیت می‌کرد. بیشتر فعالیت‌هایش هم داوطلبانه بود. سال ۹۴ که مدافع حرم شد من ۱۱ سال داشتم. به سن برادر کوچکم احمدرضا بودم. یادم اسـت دوره‌هـای ۴۵ روزه می‌رفت و برمی‌گشـت. هربار که می‌رفت، فکر می‌کردیم شاید شهید شـود، اما قسمتش این بود که بماند و در دفاع از امنیت به شهادت برسـد. این اعزام‌ها به جبهه مقاومت اسـلامی و دفاع از حرم، در پرونده جهادی بابا ثبت شـد و ان‌شاءالله ذخیره آخرتش می‌شود.

در اغتشاشات سال گذشته جریان‌های معاند خیلی روی دهه هشـتادی‌ها مانور می‌دادند، خود شما دهه هشتادی هستید، چه نظری در خصوص این وقایع دارید؟

همه ما می‌دانیم که در کشور مشکلاتی وجود دارد و کسی هم منکر وجود مشکلات نیست. سختی هست، مشکلات اقتصادی و... اما این دلیل نمی‌شود که عده‌ای سنگ بردارند و آرامش مردم را سلب کنند یا افرادی مثل پدرم را به شهادت برسانند. بابا برای تأمین امنیت مردم به خیابان‌ها رفته بود و عده‌ای واقعاً از وضع به وجود آمده سوءاستفاده می‌کردند. این اغتشاشات هیچ توجیهی ندارد و پدرم جانش را بر سر تأمین امنیت مردم گذاشت.

اگر بخواهید از میان خصوصیات اخلاقی پدرتان یکی را یاد کنید، آن صفت چیست؟

پدرم آدم دستگیری بود. هر کسی به ایشان کاری را ارجاع می‌داد، تا آنجا که می‌توانست و در توانش بود کار آن بنده خدا را راه می‌انداخت. اگر هم از توان خودش خارج بود، سعی می‌کرد از دیگران کمک بگیرد و کار آن فرد نیازمند را راه بیندازد. این دسـتگیری باعث شد تا اهل بیت هم دستش را بگیرند و هم رزمنده مدافع حرم شود و هم شهید مدافع امنیت.

سخن پایانی.

بابا همیشـه یک تکه کلام و توصیه به ما داشـت به این مضمون که «پشتیبان ولایت‌فقیه باشید» همیشه ما را در این خصوص توصیه و تشویق می‌کرد. من هم دوست دارم آخرین حرفم را در این گفت‌وگو همان حرف و توصیه بابا باشد؛ «پشتیبان ولایت فقیه باشید.»

احمدرضا، فرزند کوچک شهید یوسفی

نمای نزدیک

مجید هم به مسافر و رضی پیوست

از راست شهیدان مسافر و رضی همرزمان شهید یوسفی در سوریه

«شهیدان مدافع حرم سـعید مسـافر و جمال رضی که از همرزمان شهید مجید یوسفی بودند، ۱۴ فروردین سال ۱۳۹۵ همزمان در جبهه سوریه به شهادت رسیدند. شهید مسافر متولد اول دی ۱۳۶۵ بود که در سال ۱۳۸۶ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و بعد از گذراندن دوره آموزشی در تیپ میرزا کوچک خان لنگرود مشغول به کار شد. از همان ابتدای جریان سوریه تلاش کرد تا در صف مدافعان حرم قرار گیرد و نهایتاً بنـا به نیاز، آموزش‌های دیگری را پشت‌سـر گذاشـت تا با اعزام او موافقت شود و سـرانجام در فردای شبی که به خواستگاری رفت، به سوریه اعزام شد. او پس از بازگشت از مأموریت، عقد سـاده‌ای گرفت و جشن عروسـی را برگزار کرد، اما هیچ کدام از زیبایی‌های دنیایی نتوانست جلوی اراده‌اش را بگیرد و در اعزام بعدی روز ۱۴ فروردین سال ۹۵ به شهادت رسید. شهیدجمال رضی نیز متولد سال ۱۳۷۰ بود که در زمان شهادت ۲۵سـال داشت. از جمال پس از شهادتش دو فرزند پسر به نام‌های محمدطاها و محمدحسین به یادگار مانده است. این شـهید در وصیتنامه‌اش خطاب به فرزندانش نوشته است: سلام عسـل‌های گلم که با تمام وجود شـما گل‌های محمدی را دوست دارم و برای شـما از خداوند صبر در برابر مشکلات که بعد از من ناملایماتی بر شما خواهد گذشت، طلب می‌کنم. پسرهای گلم به خوبی درس و تلاش در مسیر حق را فراموش نکنید و همیشه مثل کوه پشت مادرتان بایستید و باعث افتخار خانواده و کشور گردید. شما را از تبری از دشمنان که رهبر از آنها نهی کرده توصیه می‌کنم و همیشه در مسیر اسلام و انقلاب حرکت کنید و یاور رهبری عزیز باشید که راه او راه حسین (ع) است. در زندگی خمس و زکات را فراموش نکنید که من هر چیزی از دنیا دارم از خمس و زکات و کمک به دیگران است.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۸۹۴

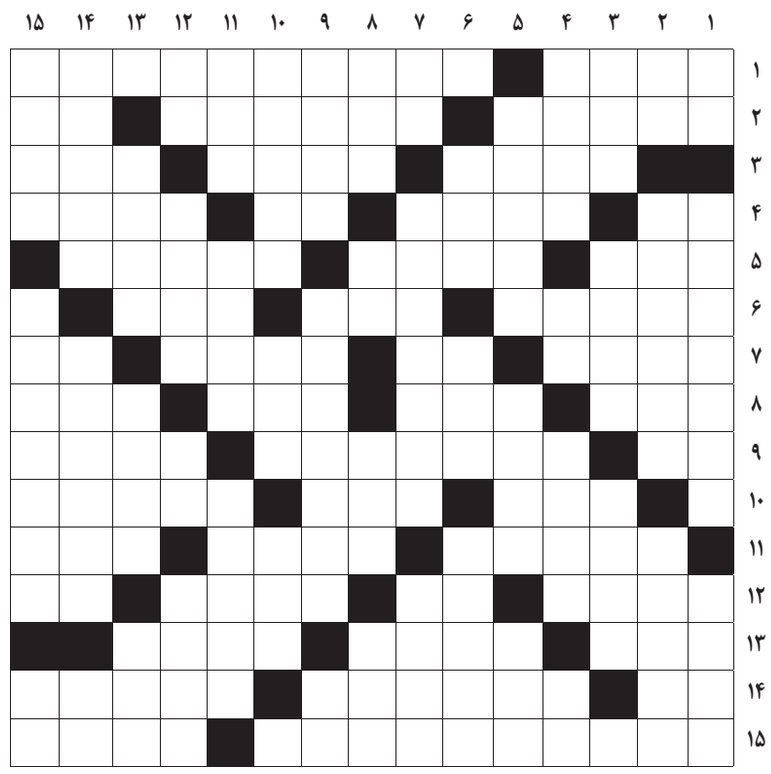

از راست به چپ

■ ۱ـ دربان ـ از آثار مولانا، شاعر و عارف دلسوخته قرن هفتم ■ ۲ـ. اولین زبانی که می‌آموزیم ـ از میهمان پذیرایی می‌کند ـ علامت مفعول ■ ۳ـ قانع شـده ـ کدر و مـات ـ اول؛ آغاز ■ ۴ـ چنین باری به مقصد نمی‌رسـد ـ غوک و وزغ ـ صـورت ـ زیان‌دیده ■ ۵ـ کلس ـ روده‌ها- سرپرسـتی کودک ■ ۶ـ گل لطافت ـ عبرت ـ فرشـته ■ ۷ـ از سـبک‌های کشـتی ـ ضمیر مخاطب ـ ضد غلیظ ـ برکت و فزونی نعمت ■ ۸ـ پیمانه ـ دوستدار ـ آدمی ـ بلوف ■ ۹- انتها- از ورزش‌های آبی- شـیخ نشـینی در خلیج‌فارس ■ ۱۰ـ نوعی صدا در موسیقی ـ صدسال ـ یخچال پرمصرف ■ ۱۱ـ بادخورک ـ دوراندیشی ـ قله زاگرس ■ ۱۲ـ مرغابی ـ برگ برنده ـ پول چین ـ فرمولی در اتومبیلرانی ■ ۱۳ـ برف آذری ـ نیم میلیون ـ بیماری کم‌خونی ■ ۱۴ـ حرف دهن‌کجی ـ پدر؛ سرپرست خانواده ـ نوعی طوطی ■ ۱۵ـ چنانچه مردم از هر یک از سـازمان‌های دولتی شکایت داشته باشـند، باید به این سازمان مراجعه کنند ـ چاشنی صبحانه

از بالا به پایین

■ ۱- بمب نشده ـ شخصیت سـینمایی ـ قبرستانی در مدینه ■ ۲ـ گشـوده ـ اثاث همراه عروس ـ از خودروهای وطنی ■ ۳ـ پدر بزرگ انسـان‌ها ـ توتیا ـ وحشی ■ ۴ـ اتاقک نگهبانی ـ اسـم آذری ـ از استان‌های عراق ـ دختر کارتونی ■ ۵ـ دروغ آذری ـ بهترین جایگزین برای کسـانی که به مصرف شیر حساسـیت دارند ـ برنج شوشتر ■ ۶ـ آن سوی سـقف ـ زیر ـ بندری در بلغارستان ■ ۷ـ سـپس عربی ـ آسـمان غربه ـ توانایی خواندن و نوشتن ■ ۸ـ از ارکان نماز ـ صدمتر مربع ـ دور افتاده ـ جایز و شایسته ■ ۹ـ مهره شطرنج ـ افتخار ـ تکرار حرفی ■ ۱۰ـ درختی که ریشه آن شبیه انسان است – برس چهارپایان ـ مار خطرناک ■ ۱۱ـ مظهر زیبایی ـ جانشین اسم ـ پول فرانسه پیش از اتحاد پولی اروپا ■ ۱۲ـ «از» عرب زبان ـ آفریننده ـ رود شرعی ـ سخن‌چین ■ ۱۳ـ محل ذخیره دنیوی ـ ظرف مسی بزرگ ـ دانه تسبیح ■ ۱۴ـ دستیار ـ مشـورت ـ داخل دهان ■ ۱۵ـ سرگرد قدیمی ـ نوعی جرثقیل ـ دو سوم وام

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۵					۹	۷	
	۳							
			۷		۵		۴	
					۹		۸	۶
۳						۲	۹	
۶					۴	۳		
۲		۴		۹				
		۸		۱	۶			
				۸				۵

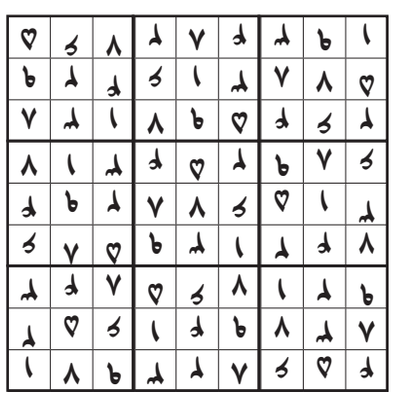

جدول کلمات متقاطع
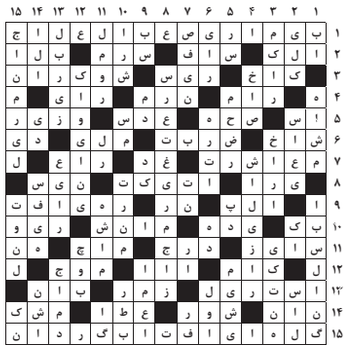
پاسخ جدول شماره ۶۸۹۳